



King Kāwōs, the owner of the Kayānī splendour made of mud

*Poorchista Goshtasbi Ardakany

Abstract:

The Kayānīs are the second dynasty in Iranian mythology, and Kay-kavous is the second Kayānī king. In this research, the story of Kavous in Sūdgarnameh, which is about Kavous's Kayānī splendour and its nature, is examined. It has been stated in Sūdgarnameh that the material of Kayānī's splendour, which Dādār Hormazd takes from Kavous and calls back to himself, was made of mud. This research will investigate the nature of this splendour and why it was made of mud. This type of splendour is one of the invisible splendours and is very different from other splendours. According to the findings of this research, it was determined that Kayānī's splendour was made of mud, because it must have become a part of Kavous' body so that it could not be seen. The invisible splendours granted by Hormazd are from the four elements that make up the human body. By conducting this research, the story of the kingdom and the flight of Kavous to the sky in Sūdgarnameh was compared with the same story in Ferdowsi's Shahnameh, and it was found that in Shahnameh, Ferdowsi has not mentioned the myths related to Zoroastrian Middle Persian texts in this story.

Keywords: 9th Dinkard, Sūdgarnameh, Dīnkard manuscripts, Kayānī splendour, Sūdgarnameh, Middle Persian, Ferdowsi's Shahnameh.

کاووس شاه، دارنده فرّہ کیانی از جنس گل

*پورچیستا گشتاسی اردکانی

چکیده:

کیانیان دومین سلسله پادشاهی در اساطیر ایران است و کیکاوس دومین پادشاه کیانی است. در این پژوهش داستان کاووس در سودگرنسک که درباره فرّ کیانی کاووس و جنس آن فرّ است، مورد بررسی قرار گرفته است. در سودگرنسک بیان شده است که جنس فرّ کیانی که دادار اورمزد آن را از کاووس می‌گیرد و به خود بازمی‌خواند، از گل بوده است. این پژوهش به بررسی چگونگی این فرّ و علت اینکه از جنس گل بوده است پرداخته است. این نوع فرّ از فرّهای نادیدنی است و با فرّهای دیگر تفاوت بسیار دارد. مطابق با یافته‌های این پژوهش مشخص گردید که فرّ کیانی از جنس گل بوده است چون باید جزئی از بدن کاووس می‌شده است تا قابل رؤیت نباشد و فرّهای نادیدنی اعطا شده از جانب اورمزد، از جنس عناصر اربعه که بدن انسان را تشکیل می‌دهند هستند. با انجام این پژوهش، داستان پادشاهی و پرواز کاووس به آسمان در سودگرنسک با همین داستان در شاهنامه فردوسی مقایسه گردید و مشخص شد که فردوسی اساطیر مربوط به متون فارسی میانه زردشتی را در این داستان شاهنامه، ذکر نکرده است.

کلیدواژه‌ها: دینکرد نهم، سودگرنسک، نسخه‌های دینکرد، فرّ کیانی، سودگرنامه، فارسی میانه، شاهنامه فردوسی

مقدمه:

دینکرد (= کارهای دین یا تألیف دینی)، دانشنامه‌ای مشتمل بر نه جلد است که تنها شش جلد آن، کتاب‌های سوم تا نهم، باقی مانده است؛ به عبارت دیگر پر حجم‌ترین و متنوع‌ترین نوشته پهلوی است و دربردارنده آمیزه‌ای گسترده از موضوعاتی است که مربوط به زمان‌های مختلف هستند و سرچشمه‌های گوناگون دارند. این اثر را در شکلی نهایی‌اش به دو نویسنده نسبت می‌دهند که هر دو از روحانیان بزرگ پارس در دوره‌های مختلف بوده‌اند: آذرفرنبغ فرخزادان در حدود 185-835 م. و آذرباد امیدان که تاریخ حیات وی نامشخص است؛ اما احتمالاً در آغاز یا نیمه دوم قرن دهم میلادی می‌زیسته است. آذرباد امیدان، کاری را که آذرفرنبغ آغاز کرده بود، تصحیح و تکمیل کرد و کتاب‌های شش تا نه را بدان افزود. (امریک، رونالد و ماتسوخ، ماریا، 1393: 171) *سودگرنسک*، نخستین نسک از سه نسک گاهانی کتاب نهم دینکرد و شامل بیست و دو فرگرد (= فصل) است. اصل اوستایی این نسک در دست نیست و تنها صورت پهلوی آن باقی مانده است و کتاب نهم دینکرد بر اساس ترجمه‌ها و تفسیرهای اوستا نوشته شده است. «سوتگر» یا همان «سودگر» به معنی «سودرساننده» است. شاید هم بتوان آن را از ریشه *sav-* «نجات دادن» و به معنی «نجات‌دهنده» دانست. مطالب *سودگرنسک* شامل دو موضوع است: 1- دستورهای دینی و پندهای اخلاقی. 2- اساطیر مذهبی مربوط به دین زردشتی. اسطوره کی‌کاووس که با فریب خوردن از دیو خشم و دیوان همکار او به آسمان پرواز می‌کند نیز در فرگرد بیست و یکم *سودگرنسک* ذکر شده است.

از احمد تفضلی، کتابی با عنوان *تصحیح و ترجمه سوتگرنسک و ورشت‌مانسرنسک از دینکرد 9*، در سال 1397 به کوشش ژاله آموزگار، در مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی به چاپ رسیده است. در سال 1399 کتابی با عنوان *سودگرنامه، سودگرنسک از کتاب نهم دینکرد* به چاپ رسیده است، که نگارنده آن، پورچیستا گشتاسبی اردکانی، برای نخستین بار در جهان، متن *سودگرنسک* را به شیوه مکنزی حرف‌نویسی و آوانویسی کرده و برگردان فارسی متن *سودگرنسک* را نیز به طور کامل همراه با یادداشت‌ها و واژه‌نامه بسامدی پهلوی-فارسی در این کتاب آورده است. همچنین وی همه *سودگرنسک* را بر وزن شاهنامه فردوسی به نظم در آورده است، و بر این اشعار *سودگرنامه* نام نهاده است. در این پژوهش، نخست به بررسی فرّه و انواع آن در متون فارسی میانه پرداخته شده است. سپس شواهدی که از فرّه کیانی در این متون وجود دارد، مورد بررسی قرار گرفته است. پس از آن فرّه کیانی و ماهیت آن در داستان پرواز کاووس شاه به آسمان در متن پهلوی *سودگرنسک* از دینکرد نهم بررسی شده است. همچنین به مقایسه با فرّه‌های ذکر شده پرداخته شده است تا مشخص شود علت اینکه جنس این فرّه از گِل ذکر شده است چیست. همچنین این داستان با داستان پادشاهی و پرواز کاووس به آسمان در شاهنامه فردوسی مقایسه شده است تا مشخص گردد که آیا درباره فرّه کیانی کاووس در شاهنامه سخنی آمده است، یا این دو داستان با هم تفاوت دارند. روش گردآوری داده‌ها در این پژوهش، شیوه کتابخانه‌ای است، پس از گردآوری، تحلیل و بررسی داده‌ها صورت می‌گیرد و در پایان، نتیجه پژوهش و یافته‌ها ذکر خواهد شد.

بحث و بررسی:

در متون فارسی میانه درباره فرّه و انواع آن و فرّ کیانی مطالب بسیاری ذکر شده است. فرّه، آفریده هُرمزد است چنان که در بندهش آمده است: «فرّه روشن هُرمزدافریده، فرّه کیانی هُرمزدافریده و فرّه آزادگان (= ایرانیان) هُرمزدافریده و نیز آن فرّه ناگرفتنی هُرمزدافریده. فرّه کیانی آن است که با هوشنگ و جم و کاووس و دیگر شاهان آفریده شده است و پیوند کیان نیز از او رفت. فرّه آزادگان آن است که ایرانیان را است. فرّه ناگرفتنی آن است که آسرونان را است؛ زیرا

همواره دانایی با ایشان است.» (بهار به نقل از بندهش، 1396: 146). انسان می‌تواند دارای فرّۀ باشد یا نباشد و حتی اگر کسی فرّۀ را به دست آورد، ممکن است آن را از دست بدهد. هنگامی که جامعه طبقاتی شد، فرّۀ نیز مفهومی طبقاتی یافت. فرّۀ آسرونان یا روحانیان، فرّۀ کیان یا فرّۀ سلطنت و جز آن، نمودار تأثیر این تحولات طبقاتی بر امر فرّۀ است. (بهار، 1396: 156-157) داشتن فرّۀ کیانی یا فرّۀ شاهی، نهایت آرزوی شاهان است و تنها در شاهان خوب و برحق ایرانی، آنهایی که به خواست اهورامزدا شاه شده‌اند جایگزین می‌شود و این توانایی را در آنان به وجود می‌آورد که کارهای نیک کنند و نیکبخت باشند. این فرّۀ برای کسانی که از سلسله‌ای ایرانی نیستند، دست‌نیافتنی است. فرمانروایان نامی، فرّۀ شناخته‌شده‌ای دارند که به صورت میراثی درمی‌آید که به هوشنگ و جم و کاووس و دیگر شاهان داده می‌شود تا به کیخسرو برسد. این فرّۀ نیز با این که خود نگاهبان است، نیاز به نگاهبانی دارد. (ژاله، آموزگار، 1396: 353) در متن فارسی میانه کارنامه اردشیر بابکان، بخش سوم، درباره تجلی فرّۀ کیانی چنین آمده است:

9. u-š p̄rsīd k̄ū “ān 2 aswār ī ō ēn kustag rōn āmad čē zamān be wīdard?”

10. mardōmān guft k̄ū bāmdād ka xwaršēd tēx abar āwurd, ēdōn čiyōn wād ī ardāg homānāg be wīdāšt, u-šān rak-ē abēr stabr az pas hamē dawīst ī az ān nēkōgtar būd nē šāyīst. (Nyberg, 1964: I/7)

9. پرسید که آن 2 سوار که به سوی این کُسته آمدند، چه زمان بگذشتند؟ 10. مردمان گفتند که بامداد چون خورشید تیغ برآورد، ایدون چون باد تندرو (= مانند تندباد) بگذشتند. ایشان [را] قوچی بسیار ستبر از پس همی دوید، که از آن نیکوتر بودن نشایست. (فرهوشی، 1395: 37)

14. Ardawān škuft sahist ud guft k̄ū “hangār k̄ū aswār ī dōgānag dānēm, bē ān ī rak čē sazēd būdan?” 15. u-š az dastwar p̄rsīd. ud dastwar guft k̄ū: “ān xwarrah ī xwadāyīh ī kayān-iz, awīš nē rasīd, be abāyēd k̄ū be aswārēm, šāyēd k̄ū pēš k̄ū ān xwarrah awīš rasēd šāyēm grīftan (Nyberg, 1964: I/7-8).

14. اردوان [را] شگفت سهست (= او را به دیدار شگفت آمد) و گفت که انگار که سوار دوگانه [را] دانیم، ولی آن قوچ چه سزد بودن؟ 15. و از دستور پرسید. دستور گفت که آن فرّۀ خدایی (= فرمانروایی) کیانی [است]، بهش نرسیده بیاید که بسواریم (= با اسب بتازیم)، شاید که پیش [از آن] که فره بهش رسد، شاییم (= توانیم) گرفتن. (فرهوشی، 1395: 39 و 41)

در شاهنامه همین قطعه بدین صورت آمده است:

بیرسید زایشان که شبگیر هور	شنیدی شما بانگ نعلِ ستور
یکی گفت زایشان که: اندر گذشت	دو تن، بر دوباره درآمد به دشت
همی برگذشتند پویان به راه	یکی باره خنگ و دیگر سیاه
به دم سواران یکی غُرم پاک	چو اسپی همی بر پراگند خاک

به دستور گفت آن زمان اردوان
چنین داد پاسخ که: آن فرّ اوست
که این غُرم باری چرا شد نوان؟
به شاهی و نیک اختری پَرّ اوست
که این کار گردد به ما بر دراز
گر این غُرم دریابد او را متاز
(فردوسی، 1391: 434 و 435)

چنانکه در این متن مشاهده می‌شود، فرّه کیانی به شکل قوچ (= غُرم) بوده است و جدا از اردشیر و از پس او می‌دویده است و مردمان قادر به دیدن آن بوده‌اند. در ادامه داستان اردشیر چنین آمده است:

17. u-š kārāwān-ē grōh-ē ō padīrag āmad ud Ardawān az awēšān pursīd kū: “ān dō aswār kadām gyāg padīrag būd?” 18. ōyšān guft kū: “mayān ī ašmāh ud awēšān zamīg sīh frasang, u-mān ēdōn sahist kū ēk az awēšān aswārān rak-ē was wuzurg ud čābuk abāgīh pad asp nišast ēštād”. 19. Ardawān az dastwar pursīd kū: “ān rak ī-š abāg pad asp čē nimāyēd?” 20. dastwar guft kū: “anōšag bēd, Ardaxšēr xwarrah ī kayān awiš rasīd. pad ēč čārag grifitan nē tuwān. pas xwēštan ud aswārān ranjag mā dārēd ud aspān mā ranjēnēd ud tabāh mā kunēd. čārag ī Ardaxšēr az any dar xwāhēd (Nyberg, 1964: I/8).

17. و کاروانی گروهی به پنیره آمد و اردوان از ایشان پرسید که آن دو سوار کدام جای پنیره بودید؟ 18. ایشان گفتند که میان شما و ایشان زمین سی فرسنگ [است]، ما را ایدون سهست که یکی از ایشان سواران، قوچی بس بزرگ و چابک با او به اسب نشسته بود. 19. اردوان از دستور پرسید که آن قوچش که با او به اسب نشسته چه نماید؟ 20. دستور گفت که انوشه باشید، اردشیر فرّه کیان بهش رسید. به هیچ چاره گرفتن نتوان، پس خویشتن و سواران رنجه مدارید و اسبان مرنجانید و تباہ مکنید. چاره اردشیر از در دیگر خواهید. (فردوسی، 1395: 41 و 43)

هنگامی که فرّه کیانی به اردشیر می‌رسد نیز به شکل قوچی بس بزرگ و چابک با او به اسب نشسته بوده است و مردمان آن را دیده بودند. (فردوسی، 1395: 41) نکته‌ای که اینجا باید در نظر داشت این است که قرار نیست برای همیشه این قوچ در همه جا جدا از اردشیر او را همراهی کند و همگان آن را ببینند. هنگامی که فرّه به اردشیر می‌رسد، پس از آن دیگر به صورت نامرئی و نادیدنی او را همراهی خواهد کرد و جزئی از وجود او خواهد شد.

در شاهنامه این قطعه از داستان اردشیر بابکان بدین صورت آمده است:

یکی شازستان دید با رنگ و بوی
چنین گفت با موبدان، نامدار
چنین داد پاسخ بدو رهنمای
بدان‌گه که خورشید برگشت زرد
بدین شهر بگذشت پویان دو تن
یکی غُرم بود از پس یک سوار
چنین گفت با آردوان کنخدای
بسی مردم آمد به نزدیک اوی
که کی برگذشت آن دلاور سوار؟
که ای شاه نیک‌اختر و پاکرای!
بگسترد شب چادر لاژورد
پُر از گرد و بی‌آب گشته دهن
که چون او ندیدم به ایوان نگار
کهز ایبر مگر بازگردی به جای

سپه سازی و ساز جنگ آوری
 که بختش پس پُشتِ او برنشست
 که اکنون دگرگونه شد داوری
 از این تاختن باد ماند به دست
 (فردوسی، 1391):

(435)

در شاهنامه نیز هنگامی که فرّه به اردشیر می‌رسد، آمده است که بختش پس پُشتِ او برنشسته است و دیگر نمی‌توان کاری کرد و این تاختن بیهوده است و نتیجه‌ای نخواهد داشت، چون غُرمی که از پس او می‌دوید، اکنون به اردشیر رسیده است.

در بخش نهم کتاب کارنامه اردشیر بابکان، هنگامی که اردشیر می‌خواست زهری که برادران زرش فرستاده بودند و زرش آن را در جام ریخته بود بنوشد، ورجاوند آن‌فرنیغ پیروزگر همچون خروسی سرخ می‌پرد و جام زهر از دست اردشیر بر زمین می‌افتد. شرح آن بدین گونه آمده است:

10. rōz ī Ardaxšēr az naxčīr gurisnag ud tišnag andar xānag mad, u-š wāz grift ēštād ud kanīzag ān zahr abāg pist ud šakar gumēxt ud ō dast ī Ardaxšēr dād pad ēn kū nazd az abārīg xwarišn framāy xwardan, čē pad garmīh ud ranjagīh nēk bawē. 11. Ardaxšēr ka stad, xwardan kāmīst, ēdōn gōwēnd kū warzāwand ādur farrōbāy ī pērōzgar ēdōn čiyōn xrōs-ē ī suxr andar paṛīd ud par ō pist zad ud ān jān abāg pist hamīst az dast ī Ardaxšēr ō zamīg ōbast (Nyberg, 1964: I/9).

10. روزی اردشیر از نخجیر گرسنه و تشنه اندر خانه آمد، او واج گرفته بود و کنیزک آن زهر با پست و شکر آمیخت و به دست اردشیر داد، به این که پیش از دیگر خورش بفرمای خوردن، چه به گرمی و رنجگی نیک باشی. اردشیر چون سست، خوردن کامست. ایدون گویند که ورجاوند آن‌فرنیغ پیروزگر ایدون چون خروسی سرخ اندر پرید و پر به پست زد و آن جام با پست همگی از دست اردشیر به زمین افتاد. (فردوسی، 1395: 93 و 95)

آن‌فرنیغ، برترین آتشکده دوره ساسانیان است که از آن موبدان و اشراف بوده است. بنا بر روایات بر جای مانده، در اعصار کهن در خوارزم بود و سپس در فارس جای داده شد. فرنیغ یا فروباگ به معنای دارنده فرّ ایزدی است. در پارسی به صورت آنر فرنیغ، آنرخره، آنرخراد، آنرخراداد، آنرخرین آمده است. (بهار، 1396: 116) در بندهش آمده است: «این سه آتش را، [که عبارت‌اند از] آن‌فرنیغ، گُشنسپ و بُرزین‌مهر، هرزرد در آغاز آفرینش، چون سه فرّه، به پاسبانی جهان فراز آفرید. بدان تن، فرّه‌مندان، همی در جهان‌اند.» (فرنیغ دادگی، 1397: 90) [هرمزد] در آغاز آفرینش، همه زمین را به پاسبانی به ورجاوند آن‌فرنیغ و تکاور آنرگشنسب و پرسود آن‌برزین‌مهر سپرد که چون آسرون و ارتشتار و واستریوش‌اند. (بهار، 1396: 128) آن‌فرنیغ یکی از سه آتش فرّه‌مند است که به شکل خروس سرخ‌رنگ به یاری اردشیر آمده است که اردشیر آن زهر را ننوشد. برخی پژوهشگران، مانند نیبرگ، واژه xrōs/xrōh «خروس» را به صورت āluh «آله» (= عقاب) خوانده‌اند (Nyberg, 1964: II/14)؛ اما خروس با متن این داستان سازگاری و همخوانی بیشتری دارد. در بندهش نیز ذکر شده است که خروس به دشمنی دیوان و جادوان آفریده شده است، با سگ همکار است. چنین گوید به دین که از آفریدگان مادی آن دو، سگ و خروس، به از میان بردن دروج با سروش یارند.

(فرنیغ دادگی، 1397: 103) در بندهش آمده است: جم در پادشاهی [خود] همه کار [ها] را بیشتر به یاری آن هر سه آتش می‌کرد. او آنزخره را به دادگاه، به فرهمند کوه، به خوارزم نشانید. هنگامی که جم را بپربند، فرّه جم را از دست ضحاک، آنزخره رهایی بخشید. (همان: 91) آتش آنزفرنیغ در اینجا نماد فرّه کیانی یا پادشاهی نیست، بلکه برای پاسبانی از جان اردشیر و یاری رساندن به اردشیر از سوی هرمزد فرستاده شده است. می‌توان آنزفرنیغ را در اینجا نگهبان فرّه کیانی اردشیر دانست؛ زیرا هنگامی که فرّه از جمشید می‌گریزد و ضحاک آن را به چنگ می‌آورد، در آن هنگام نیز آتش فرنیغ آن را از دست ضحاک نجات می‌دهد. (آموزگار، 1396: 360-359)

در شاهنامه این قطعه از داستان بدین صورت آمده است:

چنان بُد که یک روز شاه اردشیر	به نخچیر بر گور بگشاد تیر
چو بگشت نیمی ز روزِ دراز	سپه‌ئد ز نخچیرگه گشت باز
سوی دختر آردوان شد ز راه	دوان ماه‌چهره بشد نزد شاه
بی‌آورد جامی ز یاقوتِ زرد	پُر از شکر و پست با آبِ سرد
بیامیخت با شکر و پست زهر	که بهمن مگر یابد از کام بهر
چو بگرفت شاه اردشیر آن به دست	ز دستش بیفتاد و بشکست پست
شد آن پادشا به چه لرزان ز بیم	هم اندر زمان شد دلش بر نو نیم

(فردوسی، 1391: 441)

پادشاهی کاووس در سودگرنسک بدین گونه آغاز می‌شود:

ud abar grift ī Kāyōs xwadāyih pad čērīh abar būm ī haft pad dēwān mardōmān rawāgih ī-š framān tēztar az xwarrah hu-wardišn. ud kardan ī-š haft mān pad mayānag ī Harborz ek zarēn ud (Madan: 815, 20) dō sēmēn ud dō pōlāwadēn dō ābgēnagēn ud was dēw ud māzanīg az wināhīdan ī gēhān abāz dāstan ud andar ō kār ī xwēš bastan ud mardōm kē zōr az zarmān tarwēnīdag ud gyān nazdīh ō pazdagīh ī az tan būd ō ān ī awē mān ayāft tēz pērāmōn ān mān wāzēnīdan ud zarmān az-iš ōsānīhistan u-š zōr ud juwānīh abāz madan hād framānīh dād ēštēd kū mardōmān pad dar abāz mā dārēd pānzdah sālag handēmān (Madan: 816, 5) kunēd.

(گشتاسبی اردکانی، 1399: 87-88)

درباره گرفتن کاووس پادشاهی را، با چیرگی بر سرزمین هفت [کشور]، رواج یافتن فرمانش به دیوان و مردمان، سریعتر از نیک گردش یافتن فرّه و ساختن هفت خانه توسط او در میانه البرز [کوه]، یک زرین و دو سیمین و دو پولادین، دو بلورین، و بسیار دیو و مازنی (= دیو بزرگ) را از تباه کردن گیهان باز داشت و به کار خویش بست (= کارفرمای آنان شد) و مردم که زور [شان] از زرمان (= دیو پیری) صدمه دیده [بود] و جان نزدیک شدن به دوری از تن بود (= نزدیک بود جان بدهند)، [جوانی] را به خاطر خانه او سریع بدست آورد، پیرامون آن خانه حرکت دادن و پیری (= دیو زرمان) از او دور شدن (= خارج شدن) و او را زور و جوانی باز آمدن. پس [کاووس شاه] فرمان داده است که مردمان را به دربار بازمدارید، پانزده-ساله اجازه شرفیابی دهید. (همان: 89)

همین قطعه در اشعار سودگرنامه که بر وزن شاهنامه فردوسی سروده شده است، چنین آمده است:

گرفتُن چو کاووس شا سروری	بدان هفت کشور گُند مهتری
روایی فرمان او در جهان	به هر جا به دیوان و هم مردمان
چو آن تیزتر بُد ز آن فَرّه‌ها	بگشت این جهان را به سان هوا
به البرز کوه او بسازید مان	که این خانه‌ها را چنین بُد نشان
یکی زَر، دو سیمین، دو پولادوند	دو مان هم بلورین از آن مان چند
تباهی ز بس دیو و مازن پداشت	که‌شان زین سپس خود به کاری گماشت
که مردم که آسیب در زورشان	ز زَرمان همی راه بر گورشان،
که نزدیک بُد جان به دوری ز تن	جوایی از آن مان بدست آمدن
بُردن به پیرامن آن مانِشان	که بیرون رود دیو زَرمانِشان
چو او را جوانی بگشته‌ست باز	بیامد همی جان بدان تن فَرّاز
چنین داد دستور کاووس شاه	مدارید مردم ز این بارگاه
شود پانزده‌ساله مردم به کاخ	که جویند اینجا جهانی فراخ

(همان: 306)

درباره مان‌های کاووس که در البرز کوه ساخت، در فصل هفدهم بندهش چنین آمده است: «خانه کاووس را گوید که یکی زرین بود که پدو بر می‌نشست. دو تا از آبگینه بود، که او را آسپستان بود. دو تا پولادین بود که او را زمه [بدان بود]. از آن به هر مژه‌ای چشمه آب بی‌مرگ تازد که پیری را چیره گردد؛ زیرا هنگامی که پیرمرد بدین در اندر شود، بُرنای پانزده ساله بدان در بیرون آید، و مرگ را نیز از میان بَرَد. (فرنیغ دادگی، 1397: 137)

در شاهنامه، درباره پادشاهی کاووس و آراستن جهان توسط او، چنین آمده است:

بیامد سوی پارس کاووس کی	جهانی به شادی نو افگند پی
بیاراست تخت و بگسترد داد	به شادی و خوردن دل اندر نهاد
فرستاد هر سو یکی پهلوان	جهاندار و بیدار و روشن‌روان
به مرو و نشاپور و بلخ و هری	فرستاد بر هر سوئی لشکری
جهانی پُر از داد شد یکسره	همی روی برتافت گرگ از بَره
ز بس گنج و زیبایی و فَرّه‌ی	پری و دَد و دام گشتش رهی
مِهان پیش کاووس کهتر شدند	همه تاجدارانش لشکر شدند
جهان پهلوانی به رستم سپرد	همه روزگار پهی زو شمرد
یکی خانه کرد اندر البرز کوه	که دیو اندر آن رنج‌ها شد ستوه
بفرمود کَمَرُ سنگ خارا کنند	دو خانه بر او هر یکی ده کمند

ز پولادُ میخ و ز خارا ستون
 هم اُشترِ عِماری کِش و راهجوی
 ز بَرَجَد به هر جایش اندر نشاخت
 که تن یابد از خوردنی پرورش
 بفرمود کَمَرُ نقره خام کرد
 برآورد و بالاش داده دو شست
 هوا عَنبرین بود و بارانش می
 ز پیروزه کرده بر او بر نگار
 گِلان چون رخِ غمگساران بُدی
 بدی را تن دیو رنجور بود
 ز خوبی و از دادِ آموزگار
 ز بادافره‌ئ او غریوان بُدند
 (فردوسی، 1391):

بیاراست آخُر به سنگ اندرون
 ببستند اسپان جنگی بدوی
 دو خانه دگر ز آبگینه بساخت
 چنان ساخت جای خَرام و خورش
 دو خانه ز بهرِ سلیح نبرد
 یکی کاخِ زرین ز بهرِ نشست
 نبودی تَموز ایچ پیدا ز دی
 به ایوانش یاقوت برده به کار
 همه ساله روشن بهاران بُدی
 ز درد و غم و رنج، دل دور بود
 به خواب اندر آمد بدِ روزگار
 به رنجش گرفتار دیوان بُدند

(105)

آنچه که در شاهنامهٔ فردوسی آمده است، بسیار شبیه به متن فارسی میانهٔ سودگرنسک است و فردوسی در شاهنامه توصیفی بیشتر را برای آراستن جهان توسط کاووس بیان کرده است.
 در سودگرنسک از کتاب نهم دینکرد، دربارهٔ فرّه کیانی کاووس آمده است:

pas dēwān abar oš ī Kāyōs hampursīdan ud Xēšm ān ī awē oš padīrēd ō Kāyōs madan. ud
 ān ōwōn wuzurg xwadāyīh ī-š abar haft būm dāšt pad-iš menišn xwārgōn kard. u-š ō xwadāyīh
 ī asmān ud gāh ī amahraspandān ārzōgēnīdan. ud Kāyōs az wiyābāngarīh ī Xēšm ud abārīg
 (Madan: 816, 10) dēw ī-š hamkār ō ān agārēnīdan ēštād pad-iz pahikārdan ud yazīšn ī yazadān
 az-iš nē wašt ud tar Harborz abāg was dēw ud druwand. ud mardōm tā par ī tom ul dwāristan
 pad ān kanārag ud kayān xwarrah gil-kirb būd ud Kāyōs az spāh hāmīst abar rēzīhistan. ud pad-
 iz nōg abarīg pahikārīšn ī yazadān (Madan: 816, 15) abardom az ān duš-āgāhīh nē waštan ud
 pas dādār kayān xwarrah abāz ō xwēš xwānd ud spāh ī Kāyōs az ān borz ō zamīg hambastan ud
 Kāyōs ō zrāi ī Frāxwkard wāzīdan. (88 :1399 گشتاسپی اردکانی،)

پس دیوان دربارهٔ مرگ کاووس مشورت کردن و دیو خشم، مرگ او را پذیرد، به سوی کاووس آمدن (= آمد). و آن
 چنان پادشاهی بزرگ که او بر هفت کشور داشت، پدو اندیشه را خوارگونه کرد و او (= کاووس) پادشاهی آسمان و گاه
 امشاسپندان را آرزو کردن (= آرزو کرد) و کاووس از فریب دیو خشم و دیگر دیوان که همکار او بودند، به آن ناکار کردن ایستاد
 و نیز با درخواست کردن و ستایش ایزدان از آن برنگشت و از میان البرز [کوه]، با بسیار دیو و دروند و مردم تا لبه

تاریکی بالا دوبدن (= حرکت اهریمنی) بدان کناره و فرّ کیانی گِل تن (= از جنس گل) بود و کاووس از همهٔ سپاه دور شد و نیز بالاتر به وسیلهٔ درخواست کردنِ جدید برترین ایزدان، از آن نادانی برنگشتن (= برنگشت) و پس دادار [اورمزد] فرّ کیانی را به خویش بازخواند (= احضار کرد) و سپاه کاووس از آن بالا به زمین فرو افتادن (= فرو افتادند) و کاووس به دریای فراخکرد پرواز کردن (= پرواز کرد). (همان: 89)

همین قطعه در اشعار سودگرنامه چنین آمده است:

بگردند دیوان به هوشش چو رای	بیامد همی خشم اندر سَرای
چنین سروری کو بدان هفت بوم	مَنیش خوارگون کرد آن دیوِ شوم
خدایی اَبَر آسمان آرزو	که امشاسپندان کُند جستجو
فریبی ز خشمش و زان هر چه دیو	به ناکاره گشتن سِتاد او خدیو
یَزَش هم که خواهش بر او ایزدان	همی برنگشت او ز رایش به جان
که با بس ز مردم ز دیوان گروه	برفتند بالا ز البرز کوه
بر آن لب که تاریک و در آن کنار	دویدند مردم همی صد هزار
کیان فرّ چو گِل تن بُدی در نشان	بشد دور کاووس بر آسمان
اَبَرتر به خواهش که از ایزدان	ز نادانی اش برنگشت آن زمان
که دادار آن فرّ به خود بازخواند	ز کاووس کی فرّ همی بر ستاند
فتاد اینچنین بر زمین آن سپاه	که کاووس شد سوی دریا به گاه

(همان: 306-307)

در فرگرد بیست و یکم سودگرنسک که داستان کاووس و پرواز او ذکر شده است، اشاره‌ای به این که کسی فرّه کیانی را دیده است و یا فرّه جدا از کاووس حرکت می‌کرده است، نشده است. با کمی هوش و درایت می‌توان پی برد که چرا در این داستان فرّ کیانی به صورتِ gil-kirb یعنی «گِل‌پیکر، از جنس گِل، به شکل گِل» ذکر شده است. برای اینکه فرّه جزئی از بدن کاووس شود، باید به شکل یکی از عناصر اربعه باشد، یعنی āb-kirb «از جنس آب» یا ātaxš-kirb «از جنس آتش» یا gil-kirb «از جنس گِل» یا wād-kirb «از جنس باد» باشد؛ زیرا در متون زردشتی، چهار عنصر اورمزدی (عناصر اربعه) به صورت āb، ātaxš، gil و wād ذکر شده‌اند. (آموزگار، 1399: 129؛ Jamasp-asana

196, 199) and West, 1887: 19, 196) در گزیده‌های زادسپرم نیز دربارهٔ عناصر چهارگانهٔ تشکیل دهندهٔ تن آمده است: «پرهیزگاران نیز به زمین باز آیند، نه بدان چهره که بگذشتند (= مُردند) و نه از آن آمیزه (= ترکیب) که پیش ساخته شدند، بلکه تندان از گِل روشن بدون تاریکی، آب بدون زهر و آتش بدون دود، باد خوشبوی پر از درودی (= سلامت) ساخته باشند.» (راشدمحصل، 1385: 106) در این داستان فرّه به صورتِ gil-kirb «از جنس گِل» و جزئی از بدنِ کاووس بوده است و قابلِ دیدن توسطِ دیگران نبوده است. چنانکه در داستانِ تولدِ زردشت نیز مشاهده می‌شود، برای اینکه فرّه در تنِ دوغدو، مادرِ زردشت، قرار بگیرد، به صورتِ ātaxš-kirb (= به شکل آتش) جزئی از بدنِ دوغدو می‌شود؛ اما به دلیل اینکه آتش دارای نور است، فرّه سبب نورانی شدنِ دوغدو تا لحظهٔ تولدِ زردشت می‌شود: «فرّه او (= زردشت) از پیش اورمزد به روشنی بی‌پایان و از آنجا به خورشید و از خورشید به ماه و از ماه به ستارگان و از ستارگان به آتشی که در خانهٔ زوییش، مادرِ مادرِ زردشت و زنِ فراهیم رُوان می‌سوخت، پیوست. و این در لحظه‌ای بود که زوییش، دوغدو مادرِ زردشت را به دنیا می‌آورد. «داخل شدن فرّه در وجود دوغدو درخشندگی خاصی بدو بخشید، به گونه‌ای که در خانه‌ی او که او زاده شد، مانند آن بود که آتشی به خودی خود می‌سوخت. این نور همچنان با دوغدو تا زمانِ زایشِ زردشت همراه بود.» (آموزگار، تفضلی، 1389: 32) پوروشسب ساقهٔ هومی را که فروهرِ زردشت در آن بود و آن را بریده و به دوغدو سپرده بود، بازگرفت. آن را کوبید و با آن شیر گاو که جوهرِ تنِ زردشت در آن بود، آمیخت و بدین گونه فروهر و جوهرِ تنِ زردشت با هم یکی شدند. پوروشسب و دوغدو این شیر آمیخته به هوم را نوشیدند. در اینجا بود که فرّه که در تنِ دوغدو بود، با فروهر و جوهرِ تنِ زردشت یکجا به هم پیوستند و از هم‌آغوشی آنان که علی‌رغم مخالفت دیوان انجام گرفت، نطفهٔ زردشت در زهدانِ مادرِ بسته شد. (همان: 34-35) در گزیده‌های زادسپرم نیز آمده است: «چنین پیداست که چهل و پنج سال پیش از آنکه زردشت به هم سخنی (اورمزد) رسد، هنگامی که فرینی مادرِ زردشت را، که دوغدو می‌نامیدندش، به دنیا آورد، (فرّه زردشت) به شکل آتش (= pad ātaxš ēwēnag)، از روشنی بی‌آغاز فرود آمد و به آن آتشی که در پیش او بود آمیخت. فرّه از آن آتش در مادرِ زردشت آمیخت و آن فرّه سه شب در اطراف همهٔ گذرگاه‌های خانه به صورتِ آتش پیدا بود و رهگذران پیوسته روشنی‌های بزرگی را می‌دیدند. هنگامی که دوغدو پانزده ساله شد، به علت فرّه‌ای که در او بود، چون راه می‌رفت، فروغ از او می‌تابید.» (همان: 121)

اگر در داستانِ کاووس، فرّه از جنسِ گِل نبود و به شکلِ دیگری بود، نمی‌توانست جزئی از بدنِ کاووس باشد و جداگانه از او در حالِ حرکت بود و دیگران می‌توانستند آن را ببینند. در تمام نسخه‌های دینکرد در توصیف فرّه کیانی کاووس، املائی پهلوی TYNA (عربی: طین) آمده است که هُروارش واژهٔ gil «گِل» است. در جایی از داستان، از ظاهر

شدن این فرّه سخن نرفته است و تنها جنس یا شکل آن از گل ذکر شده است. کاووس به سبب فریب خوردن از دیو خشم و دیوانِ همکار آن دیو، خدایی (= پادشاهی) آسمان و گاه امشاسپندان را آرزو می‌کند و چون درخواست ایزدان را برای پرواز نکردن به آسمان نمی‌پذیرد و نافرمانی می‌کند و از آن نادانی بر نمی‌گردد، دادار اورمزد فرّه کیانی از جنس گل را به خود بازمی‌خواند و فرّه را از کاووس بازمی‌ستاند و سپاه کاووس از آن بالا به زمین می‌افتد و کاووس به سوی دریای فراخکرد پرواز می‌کند.

در شاهنامه فردوسی، شرح داستان گمراه شدن کاووس توسط ابلیس و به آسمان رفتن کاووس، دقیقاً با انجمن ابلیس و

دیوان آغاز می‌شود:

چنان بُد که ابلیس روزی پیگاه	یکی انجمن کرد پنهان ز شاه
به دیوان چنین گفت: که امروز کار	به رنج و به سختیست با شهریار
یکی دیو باید کنون نغز دست	که داند ز هر گونه رای و نشست
شود جان کاووس بی‌ره کند	به دیوان برین رنج کوتاه کند
بگرداندش سر ز یزدان پاک	فشاند بر آن فرّ زیباش خاک
شنیدند و بر دل گرفتند یاد	کس از بیم کاووس پاسخ نداد
یکی دیو نژخیم بر پای خاست	چنین گفت که این چربدستی مراست
غلامی بیاراست از خویشتن	سخنگوی و شایسته انجمن
همی بود تا یک زمان شهریار	ز پهلو برون شد ز بهر شکار
بیامد بر او زمین بوس داد	یکی دسته گل به کاووس داد
چنین گفت که این فرّ زیبای تو	همی چرخ گردان سزد جای تو
به کام تو شد روی گیتی همه	شبانای و گردنکشان چون رمه
یکی کار ماندهست که اندر جهان	نشان تو هرگز نگردد نهان
چه دارد همی آفتاب از تو راز	که چون گردد اندر نشیب و فراز
چه گونه‌ست ماه و شب و روز چیست؟	براین گردش چرخ سالار کیست؟

دلِ شاه از آن دیو بی‌راه شد
 گمانش چنان شد که گردانِ سپهر
 ندانست که این چرخ را مایه نیست
 همه زیر فرمائش بیچاره‌اند
 جهان‌آفرین بی‌نیاز است از این
 پُراندیشه شد جانِ آن پادشا
 روانش ز اندیشه کوتاه شد
 به گیتی مَر او را نموده‌ست چهر
 ستاره فراوان و ایزد یکی‌ست
 که با سوزش و جنگ و پتیاره‌اند
 ز بهر تو باید سپهر و زمین
 که تا چون شود بی‌پر اندر هوا
 (فردوسی، 1391):

(106)

چنانکه در شاهنامه آمده است، دیوان برای اینکه کاووس از یزدان پاک سر بگرداند و فرّاهش را از دست بدهد، انجمنی به سرکردگی ابلیس ترتیب داده‌اند و از میان دیوان، دیوی دُرّخیم که احتمالاً همان دیو خشم است که در داستان کاووس در سودگرنسک آمده است، فریب دادن کاووس را می‌پذیرد و او را برای پرواز کردن به آسمان گمراه می‌کند. ایشمه یعنی دیو خشم و غضب و خشونت بی‌حد، تجسم بی‌رحمی و قساوت است که پیوسته درصدد برانگیختن سنیز و جنگ است و وقتی دیگر نمی‌تواند برای «آفرینش خوب» شری به وجود آورد، توجهش را به سوی «آفرینش بد» معطوف می‌دارد و در اردوی دیوان نزاع بر پا می‌کند. در یورشش بر آدمیان، به ویژه زبان بکاران، او را پاری می‌دهد؛ زیرا اینان خشم و غضب را برمی‌انگیزند (هینلز، 1397: 81-82)؛ اما در شاهنامه چگونگی پرواز کردن کاووس به آسمان به وسیله عقاب‌ها با شرح و تفصیل بیشتری بیان گردیده است. نحوه چاره‌گزیدن و پرواز و بر زمین افتادن او در شاهنامه بدین صورت آمده است:

ز دانندگان بس بپرسید شاه
 ستاره‌شمر گفت و خسرو شنید
 بفرمود پس تا به هنگام خواب
 از آن بچه بسیار برداشتند
 همی پروراندیشان سال و ماه
 که ز این خاک چند است تا چرخ‌ماه؟
 یکی کزّ و ناخوب چاره‌گزید
 برفتند سوی نشیم عقاب
 به هر خانه‌یی بر دو بگذاشتند
 به مرغ و به گوشت بره چنگاه

چو نیرو گرفتند هر یک چو شیر
 ز عودِ قماری یکی تخت کرد
 به پهلوش بر نیزه‌های دراز
 بیلویخت از نیزه ران بره
 از آن پس عقابِ دلاور چهار
 نشست از بر تختِ کاووس شاه
 چو شد گرسنه، تیز پَران عقاب
 ز روی زمین تخت برداشتند
 بدان حد که‌شان بود نیرو به جای
 شنیدیم که کاووس شد بر فلک
 دگر گفت: از آن رفت بر آسمان
 ز هر گونه‌یی هست آواز این
 پریدند بسیار و ماندند باز
 چو با مرغ پرنده نیرو نماند
 نگونسار گشتند ز ابر سیاه
 بدان سان که عزم آوریدند زیر
 سر نرزا را به زر سخت کرد
 بیست و بر آن‌گونه بر کرد ساز
 بیست اندر اندیشه دل یکسره
 بیاورد و بر تخت بست استوار
 که اهریمنش بُرده بُد دل ز راه
 سوی گوشت کردند هر یک شتاب
 ز هامون به ابر اندر افراشتند
 سوی گوشت کردند آهنگ و رای
 همی رفت تا برسد بر مَلک
 که تا جنگ سازد به تیر و کمان
 نداند بجز پُرخرَد رازِ این
 چنین باشد آن کس که گیردش از
 غمی گشت و پرها به خوی درنشانند
 کِشان بر زمین از هوا تختِ شاه
 (فردوسی، 1391):

(106)

در شاهنامه نیز آمده است که کاووس برای بر رسیدن به مَلک یعنی همان امشاسپندان که در سودگرنسک آمده است، بر فلک یعنی آسمان رفته است؛ اما از جنس فرّۀ کیانی و بازستاندن آن توسط دادار اورمزد سخنی نیامده است؛ اما چنانکه پیداست با عملی شدن نقشه دیوان، کاووس فرّۀ کیانی را از دست داده است. امشاسپند به معنی فرشته و ملک، در اوستا اَمِشَه سِپِنْتَه آمده و به معنی «جاودان مقدس» است. (دهخدا، ذیل واژه امشاسپند)

در سودگرنسک، پس از اینکه کاووس فرّه را از دست می‌دهد، به سوی دریای فراخکرد به پرواز درمی‌آید و اتفاقاتی می‌افتد که شرح آن بدین گونه است:

ud ēn-iz gōwēd kū bē ōy kas az pasīh wāzīd ā-š ēdōn ō ham ārast pasīh wāzīd Nērōsang ī frāy-dādār gēhān (Madan: 816, 20) pad wardišn ī ān ī awē kas ud ān ī azād Xōsrōy ā-š ēdōn ō ham ārast wāng čiyōn ān ī abaragānag spāh kū mā ēd zanē Nēryōsang ī frāy-dādār gēhān čē agar ēd mard zanē Nēryōsang ī frāy-dādār gēhān nē pas pad windišn windīhēd bē wisānēnīdār dastwar ī Tūrān čē az ēd mard zāyēd Siyāwaxš ast nām az Siyāwaxš az zāyēm kē Xōsrōy hom kē ān ī ham wīrdom az (Madan: 817, 5) Tūrān kē gund ud spāh tabāh wēš ā-š ō wehdēn wīrīh be rasēnēm kū-š gund ud spāh tabāh be kunēm kē ān ī Tūrān pādīxšāy dūr-tazišn kunēm u-š pad ān gōwišn rāmēnīd frawahr ī Xōsrōy Nēryōsang ī frāy-dādār gēhān u-š pad ān gōwišn frāz hilēd ud ān pad ōšōmand būd (Madan: 817, 10) Kāyōs.

(گشتاسبی اردکانی، 1399: 88)

و این را نیز [دین] گوید که به‌جز او، از عقب کس [دیگر] پرواز می‌کرد. پس او را چنین هم‌ردیف قرار گرفت، از عقب پرواز کرد نریوسنگ [ایزد] فراخی‌دهنده جهان برای دگرگون کردن آن کس، و نازاده خسرو، پس او را چنین هم‌ردیف قرار گرفت، بانگ [برآورد] مانند سپاه برتر، که این را مبدا بزنی نریوسنگ فراخی‌دهنده گیهان، زیرا اگر این مرد را بگشتی، نریوسنگ فراخی‌دهنده گیهان، پس به یافتن، یافته نشود نابودکننده دستور توران (= افراسیاب)، زیرا از این مرد کسی که سیاوش نام [او]ست، زاییده شود، از سیاوش، من زاییده شوم که خسرو هستم که دلیرترین هم از توران <هستم>، کسی که لشکر و سپاه [او] تباه [شده]، بیشتر پس او را به دلیری به‌دین برسانم، که لشکر و سپاه او (= افراسیاب) را تباه بکنم که پادشاه توران را به [جای] دور گریزان کنم. او (= نریوسنگ) را با آن گفتار آرام کرد، فروهر خسرو، نریوسنگ فراخی‌دهنده گیهان را. او (= کاووس) را پدان گفتار فراز هلد و برای آن کاووس میرا شد. (همان: 89)

همین قطعه در سودگرنامه بدین صورت آمده است:

که پرواز کرد از پس او کسی	ز پُشتش بَشتد هم‌ردیف او بَسی
همان نریوسنگ ایزد جانفزا	که بُد خواستش گشتن پادشا
که فرُوهر خُسرو بَشتد هم‌رده	چو برتر سپاهش همی صفرده

که بر نریوسنگ او بَرَد آن خروش
 که او را مَکَش یا که با او مَکوش
 گَرَش نریوسنگ اینچنین سر زنی
 تو دستور چین را چوئش برکنی
 از این مرد زاید سیاوخش نام
 از او من بزایم نکونام و کام
 دلیری بُوم من ز توران زمین
 که خُسرو به نام و پهی هم به دین
 کسی کو ورا لشکر و هم سپاه
 به ناورد توران بگشته تباه
 چو بهدین دلیری رسانم بسی
 ز توران به لشکر نمائد کسی
 که آن شاه توران از این سرزمین
 کُنم من گُریزان به دور اینچنین
 چنین نریوسنگش وی آرام کرد
 که فَرَوهر خُسرو ورا رام کرد
 که کاووس کی را چنین او بهشت
 پشُد هوشمند او نشد در بهشت

(همان: 307)

ایزد نریوسنگ پیام‌آور ایزدان است که او به همه پیغام فرستد. با کیان و یلان به یاری دادن اندر گیتی گمارده شده است. درباره نژاد کیان گوید که «او (= نریوسنگ) [آن را] بیفزاید». چنین گوید که «از او است که نژاد کیان را از پیوند خدایان خوانند. [وجود] نریوسنگ [برای] پیشرفت جهانیان است؛ زیرا به یاری او بود که آن کیان و یلان جهانیان را پیشرفت دادند و سامان بخشیدند. (بهار، 1396: 153). پس از اینکه دادار فَره را از کاووس می‌ستاند، ایزد نریوسنگ که همواره در جهان همراه و یاور کیان بوده است، به سبب نافرمانی کاووس از دادار اورمزد و ایزدان، برای گرفتن جان کاووس و کشتن او از پشت سر به کاووس که در حال پرواز به سوی دریای فراخکرد است، نزدیک می‌شود. فروهر نازده خسرو خروش بر می‌آورد که نریوسنگ کاووس را نکشد. تنها پرهیزگاران زن و مرد و دلاوران دارای فَرَوهر یا فَرَوَشی هستند. فروهرها وظایف متعددی در زمینه دفاعی، برکت بخشیدن و همکاری با هرمزد دارند. (بهار، 1396: 76) در داستان کاووس در سودگرنسک، فروهر خسرو، نریوسنگ ایزد را از کشتن کاووس بازمی‌دارد؛ زیرا باید از کاووس سیاوش، و از سیاوش، خسرو زاده شود تا افراسیاب تورانی را از میان بردارد. در پرسش بیست و ششم از متن فارسی میانه مینوی خرد آمده است که: «و از کاووس این سود بود که سیاوش از تن او آفریده شد و بسیار اعمال دیگر از وی سر زد و از سیاوش این سودها بود، مانند زادن کیخسرو و ساختن کنگ دژ، و از کیخسرو این سودها بود، چون کشتن افراسیاب و کندن بتکده (ساحل) دریاچه چیچست و پابرجا ساختن کنگ دژ، و سوشیائیس پیروزگر که مرتبکننده مُردگان

است، در تنِ پسین رستاخیز را به یاری او بهتر می‌تواند انجام دهد. (تفضلی، 1398: 46) در فروردین یشتِ اوستا، فروهر شاهانِ کیانی ستوده شده است: «فروهر [گرونده] پاک «گوی کوات» (= کی‌قباد) را می‌ستاییم؛ فروهر [گرونده] پاک «گوی ائی پی ونگهوه» (= کی‌ایپوه) را می‌ستاییم؛ فروهر [گرونده] پاک «گوی اوسندن» (= کی‌کاوس) را می‌ستاییم؛ فروهر [گرونده] پاک «گوی اژشن» (= کی‌آرش) را می‌ستاییم؛ فروهر [گرونده] پاک «گوی پیسینه» (= کی‌پشین) را می‌ستاییم؛ فروهر [گرونده] پاک «گوی بیژشن» (= کی‌اژمین) را می‌ستاییم؛ فروهر [گرونده] پاک «گوی سیاووشن» (= کی‌سیاوش) را می‌ستاییم؛ فروهر [گرونده] پاک «گوی هئوسرَوَه» (= کی‌خسرو) را می‌ستاییم. (فروردین یشت، کرده 29، بند 132؛ مولایی، 1392: 112) در فصل بیست و دوم از کتابِ بندهش آمده است که کی‌کاوس تا رفتن به آسمان هفتاد و پنج سال، و پس از آن، هفتاد و پنج سال، روی هم یکصد و پنجاه سال شاهی کرده است (فرنیغ دادگی، 1397: 155). با توجه به آنچه در سودگرنسک آمده است، کاوس پیش از پرواز به آسمان، بی‌مرگ بوده است و پس از پرواز به آسمان و از دست دادنِ فرّه کیانی، هنگامی که فروهر خسرو او را از کشته شدن توسط ایزد نریوسنگ رهایی می‌بخشد، کاوس نامیرایی خود را از دست می‌دهد و میرا می‌شود.

در شاهنامه درباره این قطعه تنها چند بیت وجود دارد:

سوی بیشه شیر چین آمدند	به آمل به روی زمین آمدند
نکردش تباه از شگفتی جهان	همی بودنی داشت اندر نهان
سیاوش زو خواست که‌آید پدید	ببایست لختی چمید و چرید
به جای بزرگی و تخت نشست	پشیمانی و درد بودش به دست
بمانده به بیشه درون زار و خوار	نیایش همی کرد با کردگار

(فردوسی، 1391: 106)

در شاهنامه نیز دلیل زنده ماندن کاوس این بوده است که سیاوش باید از وی پدید می‌آمده است و از این جهت کاملاً شبیه به سودگرنسک است؛ اما از ایزد نریوسنگ و فروهر نازاده خسرو سخنی به میان نیامده است. کاوس زنده می‌ماند تا سیاوش زاده شود و فرّه کیانی به سیاوش و پس از او به کیخسرو برسد، تا کیخسرو بتواند افراسیاب تورانی را از میان بردارد. سرانجام فرّه کیانی به گشتاسب خواهد رسید که دین زردشت توسط او گسترش خواهد یافت و او آخرین شاهی است که این فرّه را دریافت می‌کند.

نتیجه:

با بررسی داستان پرواز کاووس به آسمان در سودگرنسک، فرّه کیانی کاووس و جنس آن فرّه، در این پژوهش مشخص گردید که فرّه کیانی کاووس که در فرگرد بیست و یکم سودگرنسک به شکل گل یا از جنس گل ذکر شده است، فرّه‌ای است که قابل دیدن نبوده است و در اثر فریب خوردن کاووس از دیو خشم و دیوان همکار آن دیو و نافرمانی از درخواست ایزدان برای پرواز نکردن کاووس به آسمان، دادار اورمزد فرّه کیانی را به خود بازمی‌خواند و سپاهیان کاووس بر زمین می‌افتند و کاووس به سوی دریای فراخکرد می‌رود. این نوع فرّه، از گل که یکی از عناصر چهارگانه سازنده بدن انسان است، ساخته شده و از فرّه‌های نادیدنی و جزئی از بدن کاووس بوده است. فرّه‌ها ممکن است دیدنی و مرئی باشند مانند فرّه کیانی اردشیر بابکان که به شکل قوچ یا غرم بوده است و یا به صورت نادیدنی و نامرئی باشند مانند فرّه کیانی کاووس در سودگرنسک که از جنس گل و جزئی از عناصر سازنده بدن کاووس و غیر قابل رؤیت بوده است. همچنین در این پژوهش داستان پادشاهی کاووس و پرواز او به آسمان در سودگرنسک و شاهنامه فردوسی مورد بررسی قرار گرفت و از مقایسه این دو داستان، مشخص گردید که هرچند این دو داستان شباهت‌های بسیار زیادی با هم دارند؛ اما فردوسی اسطوره‌های مربوط به دین زردشتی و متون فارسی میانه زردشتی را در شاهنامه ذکر نکرده است، از این لحاظ تفاوت‌هایی در این دو داستان دیده می‌شود. در شاهنامه فردوسی سخنی از جنس فرّه کیانی کاووس، ایزد نریوسنگ و فروهر نازاده خسرو به میان نیامده است و فردوسی در شاهنامه به بخش پایانی این داستان به صورت خلاصه پرداخته است.

منابع:

- ##- امریک، رونالد و ماتسوخ، ماریا (1393)؛ *تاریخ ادبیات فارسی، ادبیات ایران پیش از اسلام*، ترجمه فارسی زیر نظر ژاله آموزگار، تهران: سخن.
- ##- آموزگار، ژاله (1396)؛ *زبان، فرهنگ و اسطوره*، تهران: معین.
- ##- آموزگار، ژاله (1399)؛ *از گذشته‌های ایران*، تهران: معین.
- ##- آموزگار، ژاله و احمد تفضلی (1389)؛ *اسطوره زندگی زردشت*، تهران: چشمه.
- ##- بهار، مهرداد (1395)؛ *پژوهشی در اساطیر ایران*، تهران: آگه.
- ##- تفضلی، احمد (1397)؛ *تصحیح و ترجمه سوتگرنسک و ورثت‌مانسرنسک از دینکرد 9*، چاپ نخست، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.

- ##-تفضلی، احمد (1398)؛ *مینوی خرد*، تهران: توس.
- ##-هینلز، جان (1397)؛ *شناخت اساطیر ایران*، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران، چشمه.
- ##-دهخدا، علی اکبر (1376)؛ *لغتنامه*، ذیل مدخل «امشاسپند»، تهران: دانشگاه تهران (دوره جدید).
- ##-راشدمحصل، محبتقی (1385)؛ *وزیدگیهای زالدسیرم*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ##-فردوسی، ابوالقاسم (1391)؛ *شاهنامه فردوسی*، بر اساس نسخه چاپ مسکو، تهران: بیهق کتاب.
- ##-فرنغ دادگی (1397)؛ *بندھش*، گزارنده: مهرداد بهار، تهران: توس.
- ##-فروشی، بهرام (1395)؛ *کارنامه اردشیر بابکان*، تهران: دانشگاه تهران.
- ##-گشتاسبی اردکانی، پورچیستا (1399)؛ *سودگرنامه سودگرنسک از کتاب نهم دینکرد*، تهران: روزآمد.
- ##-مولایی، چنگیز (1392)؛ *بررسی فروردین یشت، سرود اوستایی در ستایش فروهرها*، تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز.

##-Jamasp-Asana, H. D. J. and West, E. W. (1887). *Shikand-Gumanik Vijar*. Bombay.

##- Goshtasbi Ardakany, P. 2020. *Sūdgarnameh: Sūdgarnameh from the 9th Book of Dēnkard*. Tehran: Rūzāmad. [in Persian]

##-Madan, D, M, 1911, *Pahlavi Dinkard, Part II*, Bombay.

##-MacKenzie, D. , n. (1986). *A Concise Pahlavi Dictionary*, Oxford University Press, London.

##-Nyberg, H. s. , 1964, *A Manual of Pahlavi, part I, II: Glossary*, Wiesbaden